

## سخن سر آمدان

● ابوطالب کلیم کاشانی

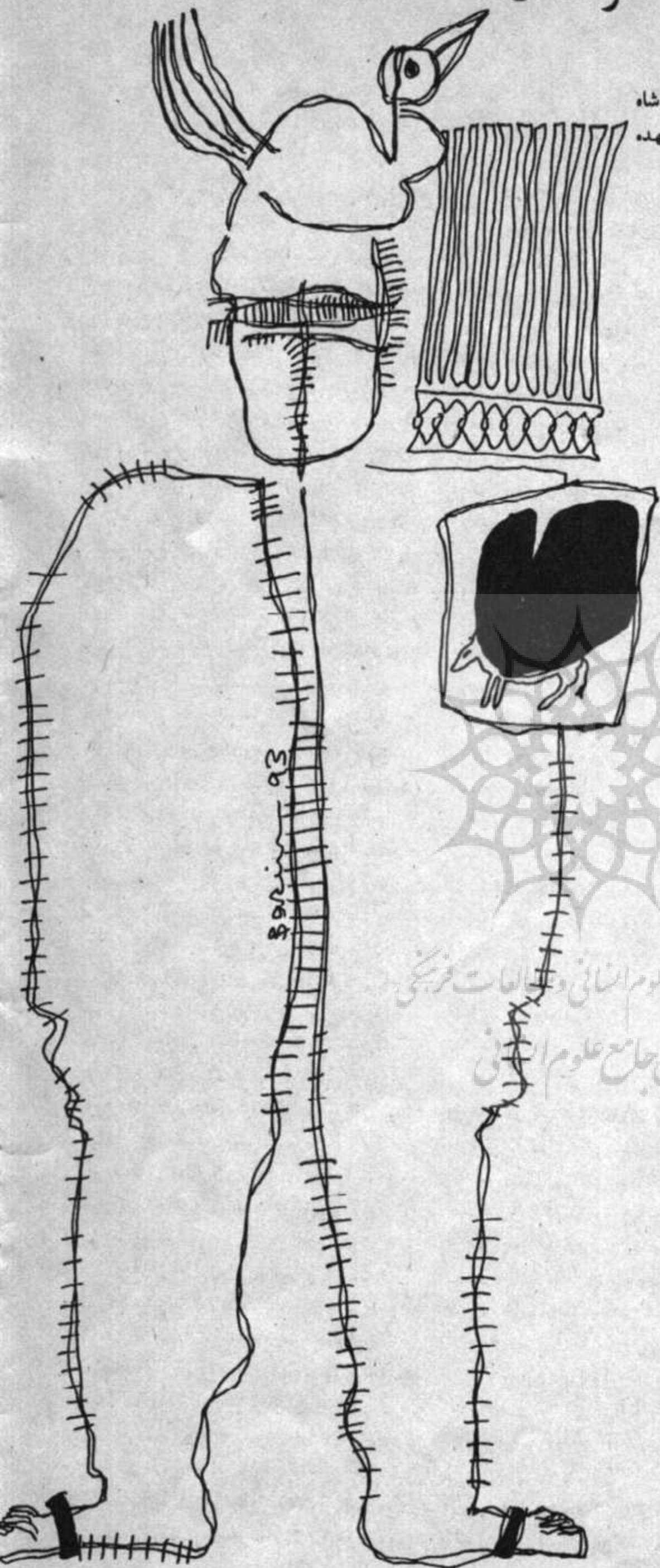
ابوطالب معروف به طالبای کلیم از شاعران سبک هندی و از معاصران شاه عباس صفوی بود. وی ملک‌الشعرایی دربار گورکانیان هند را به عهده داشت و به سال ۱۰۶۱ ه. ق. درگذشت.

### گل از مشت زر خود شرمسار است

هوا، چندان تر از ابر بهار است  
که همچون آب از او عکس آشکار است  
هوا، با طبعها درسازگاری است  
غذای شمع، از باد بهار است  
نسیم از بس نوید عشرت آورد  
نهال از رقص شادی، بی‌قرار است  
چنان اضداد، با هم، سازگارند  
که رگ با نیشتر، مضراب و تار است  
نثار مقدم نوروز، کم داشت  
گل از مشت زر خود شرمسار است  
زمین چون صفحه تقویم گردید  
به هر جا، چشم افتد جویبار است  
نخیزد شعله از آتش در این فصل  
که اخگر همچو یاقوت آبدار است  
چو دود از آتش گل بوی خیزد  
بلی، خاک چمن را این غبار است  
فضای عالم از بس دلنشین شد  
نفس را، بازگشت از سینه بار است  
زمین از سبزه، سر تا پا زبان شد  
بلی، راز دل او، بی‌شمار است

### این است اگر چیزی بپا مانده

عصا و رعشهای در دست از پیری به جا مانده  
زدست انداز ضعف، این است اگر چیزی... بپا مانده  
ز خرمنها زود بر باد کاه و حیرتی دارم  
که چون کاه تنم از خرمن هستی به جا مانده؟  
ز بار جامه، از ضعف بدن در زیر دیوارم  
تنم مانند نال خامه، در زیر قبا مانده  
نگاهم بر قد این سرو بالایان نمی‌افتد  
که سر همچون کمان حلقه‌ام بر پشت پا مانده  
فلک با این همه حرصی که در پرده دری دارد  
دل ما همچنان در پرده شرم و حیا مانده  
گل خاکی که بی‌خار است در راه طلب نبود  
به پایم، یادگار از هر گلی، خاری جدا مانده  
عصای کور می‌زدند اهل عالم از خست  
توقع از که می‌داری که گیرد دست وامانده  
کلیم! از دل غمی گر رفت از آن جانکاه‌تر آمد  
اگر خاری برون آمد ز جا سوزن به جا مانده...



### ● میلی هروی:

میرزا محمدخان تكلو وی در هرات زاده شد و در مشهد نشو و نما کرد و ملازم سلطان ابراهیم میرزا حاکم خراسان بود. میلی به سال ۹۷۹ ه. به هند رفت و ملازم نورنگ خان شد و در سال ۹۸۳ به دست همین خان مسموم شد. او را در طرز وقوع اشعار لطیفی ست.

غزل:

ز من در شکوه آن شوخ بلا بوده‌ست دانستم  
رقیبان را سر جنگ از کجا بوده‌ست دانستم  
به مجلس صحبت او با رقیبان گرم بود امشب  
به ایشان پیش از این هم آشنا بوده‌ست دانستم  
در آغاز محبت چند روزی کز وی آسودم  
فریش مانع جور و جفا بوده‌ست دانستم  
رقیبان در تماشا بوده‌اند امروز و من غافل  
تغافل‌های امروز از کجا بوده‌ست دانستم  
نشد تئیر در اطوار آن غیر آشنا پیدا  
قبول التماسم از حیا بوده‌ست دانستم  
به مجلس باز آمد یار بعد از رفتن میلی  
از آن رفتن چه او را مدعا بوده‌ست دانستم

یا منگر سوی بتان تیز تیز  
یا قدم دل بکش از رستخیز  
لاله رخان گرچه که داغ دل‌اند  
روشنی چشم و چراغ دل‌اند  
قهر و جفا کاریشان دلفروز  
دیدن و نادیدنشان سینه‌سوز  
خزمی ما غم عشق است و بس  
شادی ما ماتم عشق است و بس

### ● ملارجبعلی تبریزی:

عارف و فیلسوف معروف قرن یازدهم، صاحب کتاب اثبات واجب او «واحد» تخلص می‌کرد و به سال ۱۰۸۰ ه. درگذشت.

رباعی:

ای آن که به رای توست رای همه کس  
وی آن که تویی مرا به جای همه کس  
در پای تو اوفتاده‌ام دستم گیر  
کوتاه کن از میانه پای همه کس

«واحد» که به کوی دوست منزل دارد  
غم نیست اگر غم تو در دل دارد  
پیوسته به تعمیر بدن مشغول است  
بیچاره همیشه دست در گل دارد

«واحد» که چو آتش به برت می‌گردد  
گر خاک شود، خاک درت می‌گردد  
گر آب شود روان، به سوی تو شود  
و باد شود، گرد سرت می‌گردد

### ● غزالی مشهدی

او به سال ۹۳۶ در مشهد به دنیا آمد و در سال ۹۸۰ در احمدآباد گجرات درگذشت. او ملک‌الشعراى دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی بود و در طرز «وقوع» شعر می‌سرود.

مثنوی:

ای که به نظاره شدی دیده باز  
سهل مبین در مژه‌های دراز  
کان مژه در سینه چو کاوش کند  
خون دل از دیده تراوش کند  
روی بتان گرچه سراسر خوش است  
کشته‌انیم که عاشق‌کش است  
هر بت رعنا که جفا کیش تر  
میل دل ما سوی او بیشتر  
در رخ بی‌فته چو گیسو میبچ  
نافه بی‌مشک نیرزد به هیچ  
لاله عذارى که جفا جوی نیست  
همچو گلی دان که در او بوی نیست  
سوزش و تلخی‌ست غرض از شراب  
ورنه به شیرینی از او خوشتر آب  
یار گرفتم که به خوبی پری‌ست  
سوختن او نمک دلبری‌ست  
ناله ز بی‌درد نباشد پسند  
چند دل و دین چو نه‌ای دردمند؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی  
دام

ای کاکل تو دلم به بند افکنده  
در گردن جان من کمند افکنده  
کاکل نه، که از برای مرغ دل من  
دامی به سر سرو بلند افکنده

### تماشا

آن خوشه‌های ززنگر آویخته سیاه  
گویی همی شبه به زمرد درو زنند  
وان بانگ جرد بشنو از باغ نیمروز  
همچون سفال نو که به آبش فرو زنند

میرمحمود گیلانی

کسایى مروزی